

تذكرة الأولياء

شیخ ابی حامد محمد بن ابی بکر ابراہیم فریدالدین

عطار نیشابوری

با استفاده از نسخه رینولد نیکلسون

دلیلہ قرآنیہ

زین العابدینؑ کے بارے میں منجملہ مباحث اور حواشی

پروفیسر عبدالرشید عظیمی

نام کتاب:	تذکرۃ الأولیاء
مؤلف:	عطار نیشاپوری
ناشر:	وانک
نوبت چاپ:	اول، ۱۳۸۷
شمارگان:	۲۰۰۰ نسخہ
قیمت:	۱۰۹۰۰ تومان
چاپ:	نوبت اسلام
شابک: ۷-۰-۹۰۹۴۷-۶۰۰-۹۷۸	
ISBN : 978-600-90947-0-7	
تلفن مرکز پخش: ۹۱۲۷۴۷۶۷۸	

فهرست

۴	مقدمه انتقادی در شرح احوال شیخ عطار	
۱	دیباجة مؤلف	
۹	ذکر ابن محمد جعفر الصادق <small>علیه السلام</small>	
۱۵	ذکر اویس القرنی	
۲۵	ذکر حسن بصری	
۴۱	ذکر مالک دینار	
۴۹	ذکر محمد واسع	
۵۱	ذکر حبیب عجمی	
۵۸	ذکر ابو حازم مکی	
۶۰	ذکر عتبة بن الغلام	
۶۳	ذکر رابعه	
۷۹	ذکر فضیل عیاض	
۹۲	ذکر ابراهیم بن ادهم	
۱۱۵	ذکر یسّر حافی	
۱۲۴	ذکر ذوالنون مصری	
۱۴۵	ذکر یایزید بسطامی	
۱۹۰	ذکر عبدالله مبارک	
۲۰۰	ذکر سفیان ثوری	
۲۰۸	ذکر شقیق بلخی	
۲۱۵	ذکر امام ابوحنیفه	

٢٢٣	ذکر امام شافعی
٢٢٩	ذکر امام احمد حنبل
٢٣٥	ذکر داود طائنی
٢٤١	ذکر حارث محاسبی
٢٤٥	ذکر ابوسلیمان دارانی
٢٥٢	ذکر محمد بن سَمَاک
٢٥٥	ذکر محمد اسلم الطوسی
٢٥٨	ذکر احمد حرب
٢٦٢	ذکر حاتم اصم
٢٧٠	ذکر سهل بن عبدالله التستری
٢٨٨	ذکر معروف کرخی
٢٩٤	ذکر سَوی سَقَطی
٣٠٥	ذکر فتح موصلی
٣٠٨	ذکر احمد حواری
٣١١	ذکر احمد خضروه
٣١٨	ذکر ابوتراب نخشی
٣٢٣	ذکر یحیی معاذ رازی
٣٣٨	ذکر شاه شجاع کرمانی
٣٤٢	ذکر یوسف بن الحسین
٣٤٩	ذکر ابو حفص حداد
٣٥٩	ذکر حمدون قِصَار
٣٦٢	ذکر منصور عمار
٣٦٧	ذکر احمد بن عاصم الانطاکی
٣٧٠	ذکر عبدالله حَبِیْثی
٣٧٢	ذکر جنید بغدادی
٤٠٣	ذکر عمرو بن عثمان مکی
٤٠٧	ذکر ابوسعید خراز
٤١٣	ذکر ابوالحسین نوری

۴۲۲	ذکر بو عثمان حیری
۴۲۹	ذکر ابو عبدالله بن الجلا
۴۳۱	ذکر ابو محمد زویم
۴۳۴	ذکر ابن عطا
۴۴۲	ذکر ابراہیم رقی
۴۴۴	ذکر یوسف اسباط
۴۴۸	ذکر ابو یعقوب النہر جوری
۴۵۱	ذکر سمنون محب
۴۵۵	ذکر ابو محمد مرتعش
۴۵۸	ذکر محمد فضل
۴۶۰	ذکر ابو الحسن بوشنجی
۴۶۲	ذکر محمد بن علی الترمذی
۴۷۰	ذکر ابو الخیر اقطع
۴۷۲	ذکر عبدالله تروغبذی
۴۷۴	ذکر ابو بکر وراق
۴۷۹	ذکر عبدالله منازل
۴۸۲	ذکر شیخ علی سهل اصفہانی
۴۸۴	ذکر خیر نساج
۴۸۶	ذکر ابو حمزہ خراسانی
۴۸۸	ذکر احمد مسروق
۴۹۰	ذکر عبدالله مغربی
۴۹۲	ذکر ابو علی جوزجانی
۴۹۴	ذکر ابو بکر کتانی
۴۹۹	ذکر ابو عبدالله محمد بن الخفیف
۵۰۶	ذکر ابو محمد جریری
۵۰۹	ذکر حسین منصور حلاج
۵۲۰	ذکر ابراہیم خواص
۵۲۹	ذکر شیخ معشاد دینوری

۵۳۲	ذکر شیخ ابوبکر شبلی	۵۳۲
۵۵۳	ذکر ابونصر سراج	۵۵۳
۵۵۵	ذکر شیخ ابوالعباس قصاب	۵۵۵
۵۵۹	ذکر شیخ ابوعلی دقاق	۵۵۹
۵۷۲	ذکر شیخ ابوالحسن خرقانی	۵۷۲
۶۲۳	ذکر شیخ ابراهیم شیبانی	۶۲۳
۶۲۶	ذکر ابوبکر صیدلانی	۶۲۶
۶۲۸	ذکر شیخ ابو حمزه بغدادی	۶۲۸
۶۳۲	ذکر شیخ ابو عمرو نجید	۶۳۲
۶۳۴	ذکر شیخ ابوالحسن الصایغ	۶۳۴
۶۳۶	ذکر شیخ ابوبکر واسطی	۶۳۶
۶۵۱	ذکر شیخ ابوعلی ثقفی	۶۵۱
۶۵۳	ذکر شیخ جعفر خلدی	۶۵۳
۶۵۶	ذکر شیخ علی رودباری	۶۵۶
۶۵۹	ذکر شیخ ابوالحسن حُصری	۶۵۹
۶۶۳	ذکر شیخ ابواسحاق شهریار کازرونی	۶۶۳
۶۷۵	ذکر ابوالعباس ستاری	۶۷۵
۶۷۸	ذکر شیخ بو عثمان مغربی	۶۷۸
۶۸۴	ذکر ابوالقاسم نصرآبادی	۶۸۴
۶۹۲	ذکر ابوالعباس نهاوندی	۶۹۲
۶۹۵	ذکر شیخ ابوسعید ابوالخیر	۶۹۵
۷۰۸	ذکر شیخ ابوالفضل حسن	۷۰۸
۷۱۱	ذکر امام محمد باقر <small>علیه السلام</small>	۷۱۱
۷۱۳	ضمائم	۷۱۳
		۷۱۶
		۷۱۷
		۷۱۸
		۷۱۹

در این کتاب به شرح احوال و مناقب شیخ عطار پرداخته شده است. نویسنده در این کتاب به شرح احوال و مناقب شیخ عطار پرداخته است. نویسنده در این کتاب به شرح احوال و مناقب شیخ عطار پرداخته است.

مقدمه انتقادی در شرح احوال شیخ عطار

تصنیف میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی

مصنف کتاب ابو حامد یا ابوطالب محمد بن ابی بکر ابراهیم بن مصطفی بن شیعان الملقب به فرید الدین المشهور به عطار از عرفا و شعرای بزرگ بوده است و صاحب تألیف و تصانیف بسیار است که بیشتر آنها منظوم می باشند و مشهور است که به عدد سوره های قرآن یعنی صد و چهارده تصنیف از کتاب و رساله و نظم و نثر نوشته است چنانکه قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین گوید:

همان خریطه کش داروی فنا عطار که نظم اوست شفا بخش عاشقان حزین

مقابل عدد سوره کلام نوشت سفته های عزیز و کتابهای گزین

اما آنچه از کتابهای او به نظر رسیده و خودش نیز در کتابهای خودش از آنها بالخصوص اسم می برد قریب سی کتاب است او بعد مذکور خواهد شد که چهل رساله منظومه دارد اما

۱. رجوع کنید به فهرستهای «ژنو» و «ایته» و «اسپرنگر» و «استیوارت» یعنی فهرستهای نسخه های عربی و فارسی که در کتابخانه ای بریتش متوزیوم و دیوان هند در لندن و کتابخانه بادلی در آکسفورد و غیرها محفوظ است، ولی این مطلب را باید در نظر داشت که از روی ذکر کتابها در فهرستهای مذکوره یقین به صحت نسبت نمی توان کرد چنانکه استیوارت و اسپرنگر و ایته کتاب مفتاح الفتح و کتاب کثر الاسرار را به عطار نسبت داده اند از روی این که در کلیات منسوب به او بوده و این سهو است چنانکه مذکور خواهد بود شد، و اسامی کتابهای مشهوره که منسوب است به عطار اینهاست: ۱. الهی نامه، ۲. اسرار نامه، ۳. نصیبت نامه، ۴. معنی الطیر، ۵. وصلت نامه، ۶. وصیت نامه (دو کتاب است)، نباید به یکدیگر اشتباه نمود چنانکه بعضی کرده اند، ۷. بطل نامه، ۸. پند نامه، ۹. جزواهر نامه = جوهر الذات، ۱۰. هیلاج نامه، ۱۱. یسرنامه، ۱۲. خسرو نامه = خسرو ز گل = گل و هرمز، ۱۳. حیدر نامه، ۱۴. مختار نامه، ۱۵. اشتر نامه = شتر نامه، ۱۶. دیوان، ۱۷. شرح القلب، ۱۸. مظهر المجاہد، ۱۹. لسان الغیب، ۲۰. تذکره الاریاء، ۲۱. هفت رادی، و ... و باید دانست که عطار نیز حال عمر

ترجمه حال شیخ عطار را در کتابی قدیمی تر از لباب الالباب باشد نیافتیم اما افسوس که عوفی در ترجمه حال او هیچ معلوماتی به دست نمی دهد فقط به نوشتن چند سطر عبارات با تکلف و تصنع اکتفا کرده به ذکر اشعار او می پردازد، و چون او در باب دوازدهم که مخصوص است به ذکر شعرا بعد از عهد سنجر ذکر می کند از این معلوم می شود که شهرت او بعد از سنه ۵۵۲ که سال فوت سنجر است بوده به علاوه این که مثنویات عطار پر است از ذکر سنجر و بسیاری از اوقات از او تعبیر می کند مثل تعبیر کردن از اشخاص متوفی، و از سیاق تعبیر عوفی از عطار فی الجمله می توان استنباط کرد که عطار هنگام تألیف کتاب لباب الالباب زنده بوده است و چون تألیف کتاب مذکور حدود سنه ۶۱۷ بوده^۲ پس یقین می شود که عطار تا سنه ۶۱۷ زنده بوده است.

بعد از لباب الالباب کتابی که از همه قدیمی تر باشد ظاهرآ تاریخ گزیده است که در سنه ۷۳۰ یعنی صد و اند سال پس از لباب الالباب تألیف شده و در آن کتاب «نسخه بریتش میوزنوم Add. 22,683 - f 241b» آنچه در ترجمه عطار نوشته فقط این عبارت است «عطار و هو فریدالدین محمد نیشابوری سخنان شورانگیز دارد اشعار او بسیار است، تذکرة الاولیاء و منقح الطیر از سخنان او است و غیره». و پس از تاریخ گزیده، نضاحات الامس جامی ترجمه حال عطار را مشوب با بعضی حکایات افسانه مانند ذکر می کند و کتابهای دیگر از قبیل تذکرة

خیام و مولوی رومی را پیدا کرده است. یعنی بسیاری از رسائل منظومه که در آثار عطار نسبت به او داده اند از او نیست و امر در باب عطار بدتر است چه به عمر خیام و مولوی رومی بعضی رباعیات و بعضی ابیات مثنوی نسبت داده اند و به عطار چند کتاب به تمامها که به مجرد مطالعه آشکار خواهد شد که از او نیست.

۱. چه همه جا از او به صیغه حال «هست» و «است» تعبیر می نماید نه به لفظ «بود» و «داشت» و نحو ذلک که از سایر شعراء متوفی تعبیر می کند، و دیگر اینکه لفظ «رحمة الله علیه» یا «قدس سره» و نحوه بر عنوان او نمی افزاید.

۲. به دلیل اینکه در جلد اول که حالا در شهر لندن چاپ می شود در یک جایی (ص ۴۲، س ۲۲) بعد از ذکر اسم علاءالدین محمد خوارزمشاه می گوید: «اعلی الله شأنه» و از عبارات بعد همان جا نیز معلوم می شود که در وقت تألیف این کتاب محمد خوارزمشاه زنده بوده است پس تألیف کتاب باید قبل از سنه ۶۱۷ که سال فوت خوارزمشاه است باشد، از این گذشته (در ص ۴۳، س ۱۹) از ترکان خاتون مادر محمد خوارزمشاه به این عبارت تعبیر می کند: «خدایوند ملکه ترکان دام ملکهها» و این صریح است بر این که ترکان خاتون آن وقت در عین شوکت و ابهت معروف خود که با شوکت پسرش برابری می کرده است، بوده و حال آنکه ترکان خاتون در آخر سنه ۶۱۶ از خوارزم از خوف چنگیز و لشکر مغول فرار کرده پناه به قلعه ایلال در مازندران برد و کمی بعد از آن اسیر گردید و شیرازه دولت و ملکش از هم بگسیخت (سیرة علاءالدین لسنوی، ص ۳۸ به بعد)، پس این صریح است در این که تألیف کتاب قبل از ۶۱۶ یا اقل در همان سال قبل از پریشان شدن اوضاع ترکان خاتون بوده است و حال آنکه در جایی دیگر (ص ۱۵، س ۱۲ و ۱۶) دوبار ذکر سنه سبع عشره و ستمائة و بالخصوص آخر ماه رمضان آن سال را می کند و از این مستفاد می شود که تألیف این موضع از کتاب بعد از تاریخ مازالذکر بوده است، و این تنافی را به هیچ چیز نمی توان حمل کرد مگر به این که بگویم کتاب را در مواقع مختلفه نوشته آنجا را قبل از ۶۱۶ و این موضع را در ۶۱۷ یا بعد از آن.

دولتشاه و مجالس المؤمنین قاضی نورالله ششتری و هفت اقلیم امین احمد رازی و تذکره تقی‌الدین کاشانی و ... هر چه نوشته‌اند بعضی از آنها حرف به حرف نقل از *نفحات الانس* است و بعضی دیگر شبیه به جعلی و مصنوعی می‌نمایند که به هیچ وجه اعتماد را نشاید. پس نقل و تکرار مسطورات ایشان در اینجا چندان مفید نخواهد بود هر که خواهد بدانها رجوع نماید^۱ و مناسب چنان است که آنچه از حالات عطار به قراین از اشعار خودش مستفاد می‌شود در اینجا ذکر کنیم چه هیچ ترجمه‌حالی بهتر از کلام خود صاحب ترجمه نیست.

اولاً از کلماتش به طور یقین چنین برداشت می‌شود که شیخ عطار به فن طب مشغول بوده و داروخانه بسیار معتبری که مطب نیز ظاهراً بوده است داشته و گناه تا پانصد مریض در داروخانه حاضر می‌شده‌اند و شیخ به درمان آنها می‌پرداخته و در همان حال به ساختن کتب و نظم اشعار و زهد و سلوک نیز اشتغال داشته و ظاهراً وجه تلقب او به عطار هم همین بوده است؛ یعنی به علت این که دواخانه بزرگ داشته و دوا می‌ساخته است و به درمان بیماران می‌پرداخته است و گویا در آن عصر، مانند اکنون، در ایران «عطار» کسی را می‌گفته‌اند که همه نوع داروها را بقروشد یا بسازد و شغل عطاری در سابق مانند «فارماسی» کنونی در اروپا یا طب متلازم بوده است و غالباً دواسازهای معتبر طب می‌دانسته‌اند و به درمان امراض می‌پرداخته‌اند، مین جمله در خسرونامه (Add. 16,787, f. 285b) می‌گوید از زبان یکی از دوستانش:

چنین مشغول طب گشتی شب و روز
و لیکن شعر و حکمت قوت جان است
به زهد خشک در کنجی نشستی
اشنارات است در شعر معما

الهی نامه کسارار عسیان است
چگونیم زود رستم زین و آن باز
که در هر روز نبضم می نمودند *
سخن راپه از این روی ندیدم

به من گفت ای به معنی عالم افروز
طب از بهر تن هر ناتوان است
سه سال است این زمان تال لب ببستی
اگرچه طب به قانون است اما
و در همین کتاب (f. 286a) گوید:

مهیبت‌نامه کاندوه جهان است
به داروخانه کردم هر دو آغاز
به داروخانه پانصد شخص بودند
میان آن همه گفت و شنیدم

۱. *نفحات الانس* (چاپ کلکته) ص ۶۹۷ - ۶۶۹؛ تذکره دولتشاه (چاپ لندن) ص ۱۸۷؛ *هفت اقلیم* (نسخه بریتیش متوزیوم or. 203, f. 219a)، *مجالس المؤمنین* (نسخه ب. م. Add. 23,541, f. 326a)، *سینه الاولیاء*، محمد دارا شکوه (نسخه ب. م. or. 224, f. 162a)، *ریاض المارین* (نسخه ب. م. or. 3536, f. 41a)؛ تذکره تقی‌الدین کاشانی (میراث هنر، 360b, f. 2561).

۱۰۰ و در کتاب اسرارنامه همین مجموعه (f. 187b) گوید:

بگفته شنهن ما بخیلی گشت بیمار
که نقدش بود صد بدره ز دینار
ز من آزادمردی کرد درخواست
که باید کرد او را شریقی راست
و رضا قلی خان در ریاض العارفين نیز همین استنباط را کرده است و می افزاید: «شیخ
مانند آبای معظم خود صاحب ثروت و مکنت بوده و عطار خانهای نیشابور همگی متعلق به
او بوده و استاد او در فن معالجت شیخ مجدالدین بغدادی حکیم خاصه سلطان محمد
خوارزمشاه بوده» معلوم نشد سند این مذکورات چیست و نمی گوید از کجا نقل کرده. از
ابیات منقوله در فوق بیش از آنچه ما ذکر کردیم استنباط می شود. از کتاب لسان الغیب که پس
از این مذکور خواهد شد معلوم می شود که مولد عطار نیشابور بوده و در طلب مشایخ و
اولیاء سفر بسیار نموده و ری و کوفه و مصر و دمشق و مکه و هندوستان و ترکستان را
سیاحت کرده و سرانجام باز در نیشابور رحل اقامت افکنده می گوید:

شهر شابورم تولدگاه بود	در حرمگاه رضام راه بود
چار اقلیم جهان گردیده ام	دامن ثلب دگر بوسیده ام
میرقد اثنا عشر زفتم به چشم	می زیم بر دشمنانسان سنگ یشم
اولیا را ظاهر و باطن همه	دیده چون موسی میان این رمه
در حرمگه چند گشتم معتکف	تا یقینم گشت سر من عرف
سریر آورده به محبوبی عشق	سیر کرده مکه و مصر و دمشق
کوفه و ری تا خراسان گشته ام	سیحخن و جیحونش را ببریده ام
ملک هندستان و ترکستان زمین	رفته چون اهل خطا از سوی چین
عاقبت کردم به نیشابور جای	اوفتاد از من به عالم این صدای
در نیشابورم به کینج خلوتی	با خدای خویش کرده وجدتی

و در اوان طفولیت سیزده سال در مشهد رضا در خراسان اقامت داشته است چنانکه در

مظهر المعجایب (Add. 6621 f. 52a) گوید:

شده من در خراسان چون دفین شد	همه ملک خراسان انگبین شد
به وقت کودکی من سیزده سال	به مشهد بودام خوشوقت و خوشحال

۱. پس حاجی خلیفه سهو کرده است که همه جا او را «همدانی» می نویسد.

۲. در اصل نسخه این طور است: «سورده سال» و این محتمل است که سیزده خوانده شود و محتمل است که «هیزده»

روسی و نه سال در جمع اشعار و کلمات عرفا اشتغال داشته است چنانکه از این ابیات در

همان کتاب مستفاد می‌شود علی‌الظاهر:

دزیتغاسی و نه سال تمامت
بکردم در معانیها سلامت (کذا)
همه اوقات من در پیش مردان
برفت از دست کویر مرد صفادان
ولیکن شکر گویم صد هزارت
کنه دارم ملک اسرارم مدارت
ز بهر عنسار فان دارم کتبهاسه
که گویندم دعا در صبح اعلی
ز بحر علم دارم صد کتب من
در او بنهاده‌ام اسرار لب من

و عطار هیچ‌گاه زیان به مدح کسی از ملوک و امرای عصر خود نگشوده است و در تمام کتابهایش یک مدیحه پیدا نمی‌شود و خود در اشارت بدین معنی گوید:

به عمر خویش مدح کس نگفتم
دُری از بهر دنیا من نشستم

و در کتاب اشترنامه (Add. 7736, f. 14a-15a) ادعا می‌کند که حضرت رسول را به خواب

دیده و آن حضرت آب دهان در دهان او افکنده و آنچه یافته است از اثر آن است، می‌گوید:

یک شیبی در خواب دیدم روی او
عیاشق و بیدل دویدم سوی او
دست من بگیرفت آن شاه جهان
در دهان من فگند آب دهان
گفت ای عطار بر اسرار من
لایقی در دیدن انوار من
آنچه حق در جسم و جانت داده است
گنج مخفی در دلت بنهاده است
مبا عیان کردیم این گنج تو را
دست بردی دادم این رنج تو را
این بگفت و روی خود پنهان نمود
بعد از آن روی دلم با جان نمود
این همه من زان محمد یافتم
زانکه سوی قرب او بشناختم

یکی از تألیفهای آخری عطار، مظهر العجایب است و در مقدمه این کتاب غالب کتابهای مصنفه‌اش را که از جمله تذکرة الاولیاء است نام می‌برد و اشعار این کتاب بالنسبه به سایر اشعار عطار تفاوت واضح دارد، در پستی و سستی و قدری رکاکت و هر کس منطق الطیر و الهی‌نامه و خسرو و گل و دیوان عطار را مطالعه کرده باشد برای او قدری مشکل است اعتقاد کند که صاحب مظهر العجایب با آنها یکی بوده است و ظاهراً علت این انحطاط خمود طبع است در سن کهولت، و این کتاب را به نام علی بن ابی طالب عم که یکی از القاب او «مظهر العجایب»

«باشد یکی از املاهای «هفده» که در تذکرة الاولیاء بسیار استعمال کرده است، و محتمل است «هبرده» باشد یعنی «هفده» ولی نمی‌دانم این املا آن وقت مستعمل و صحیح بوده یا نه.

است ساخته و در این کتاب بر خلاف کتابهای پیشین بر این که صریحاً اظهار می‌دارد که از اهل سنت و جماعت است اظهار تشیع می‌نماید و ائمه اثنی عشر را مدح می‌کند و در مناقب علی مخصوصاً غلو می‌کند و به غیبت مهدی معتقد است، لهذا پس از ظهور این کتاب یعنی **مظهر العجایب** فقیهی از فقهای ذیجاء مقتدر که اهل سمرقند بوده است و نامش را ذکر نمی‌کند به عطار تهمت رفض زده و کتاب **مظهر العجایب** را سوزانیده و فتوی بر وجوب قتل عطار نوشته و او را در محضر حکومت بُراق ترکمان^۱ به محاکمه و استنطاق حاضر ساخته و عوام و اتراک را بر او شورانیده است تا اموال او را به غارت برده‌اند و خانه‌اش را خراب کرده‌اند و او را نفی بلد نموده، از خانمان و وطن آواره ساخته‌اند و می‌خواستند تا او را بکشند اما خداوند او را به طریقی که ذکر نمی‌کند محفوظ داشته و از کشتن نجات داده است، بعد از این واقعه کتاب **لسان الغیب** را که ظاهراً آخرین تألیف اوست^۲ در مکه به نظم آورده چنانکه گوید:

این «لسان» از پیش احمد گفته‌ام
در مقام مکه‌اش بنوشته‌ام.

و در آن کتاب همه جا به این واقعه اشارت می‌کند و همه جا لعنت بر آن فقیه می‌نماید و از دست ظلم او می‌نالد، و اشعار این کتاب نیز مانند اشعار **مظهر العجایب** سست و ضعیف و بسا از اوقات منکسر الوزن است اما ما ناچار بعضی از ابیات آن را که مُشعر بدین وقایع است انتخاب و مرتب نموده، در اینجا ذکر می‌کنیم:

من کتاب مظهر از حنق گفته‌ام	وز لسان مصطفی بنوشته‌ام
اندر و گفتار لَوْ کشف الغطاست	مدح و اوصاف علی المرتضی است
ظلم بی حد کرد بر من آن فقیه	هست با شیطان در این معنی شبیه
بهر جورم کرده‌ای خلفان تو جمع	تا بسوزی‌ام درین میدان چو شمع
گفته‌ای عطار اینجا رافضی است	پیرو اتباع اولاد عتلی است
پیش عطار است تفضیل علی	گشتنی باشد در این صورت بلی
لعنت حق باد بر کذاب شوم	کو به ما کرده به جمعی او هجوم
بر سر مسند بُراق ترکمان	در چسبن ظیلمی گشاده او زبان

۱. معلوم نشد بُراق ترکمان کیست [شاید که قتل سلطان بُراق حاجب باشد که از اولاد گورخان بزرگ و از اسرای خوارزمشاهیته بود و در سنه ۶۱۹ فتح کرمان نمود. رجوع کنید به تاریخ کرمانه تصنیف محمد ابراهیم، ص ۲۰۰-۲۰۱].

۲. چنانکه از همان کتاب مستفاد می‌شود؛ چه مکرر می‌گوید سخنم را ختم کردم بر لسان الغیب و در مقدمه آن بیست و یک کتاب از تألیف خود اسم می‌برد و در برینیش میوزیوم این کتاب موجود نیست و در کتابخانه دیوان هند دو نسخه از آن موجود است یکی در کلیات هزار ۵۵۹، و یکی ۳۵۱.

بر سر من کرده ترکان اتفاق
 ای فقیه اینجا به من پیچیده‌ای
 قصد جان و مال و عرضم کرده‌ای
 در به در از دست تو افتاده‌ام
 گسرد عالم گشته‌ام از دست تو
 خط به خون دوستان بنوشته‌ای
 جمع گشتند خلق بهر قتل ما
 با من مسکین چه‌ها کردند خلق
 عاقبت ما را ز دست این سگان
 بغض حیدر سود نبود ای فقیه
 تسو ز بغض او بسوزی مظهرم
 داد خواهم از تو آنجا پیش حق
 زان بسوزی «مظهرم» کان اسم اوست
 ای سمرقندی حذر از سوزشش
 هم بسوزی جسمگی مدح و را
 لعنت حق باد بر سوزنده‌اش
 تسو یزید عصر مایی ای پلید
 ای سمرقندی مکن این کار تو
 مظهرم گویی ببايد سوختن
 در جهان خوانند مظهر را کسان
 من تو را کردم حواله با خدا
 آنچه بر من کرده‌ای پیش آیدت
 زیر و بالا گردد اینجا حال تو
 ای پسر چون بشنوی از زور او
 روح ما را شاد گردان ای جوان
 بر من اندر این جهان بگذشت این
 ای لعین بگذشت این ظلمت به من

تا بریزد خون که دارد او نفاق
 فتوینی در خون من بنوشته‌ای
 پاره جانم ز من بسیریده‌ای
 در توکل دل به جانان داده‌ام
 گفته‌ام بیدادیت را کوبه کوب
 کلبه احزانش ویران کرده‌ای
 جسمم عطار است حب مرتضی
 خواستند تا تیغ رانندم به خلق
 حق خلاصی داد از وهم و گمان
 آن زیسان جانت باشد ای سفیه
 درد این سوزش به محشر می‌برم
 غیر از این فردا نمی‌خواهم سبق
 غافل از سر خدا و دید دوست
 چون کنی ز آتش در اینجا پوششش
 از خدا شرمی بدار ای بی‌حیا
 چونکه یزدان از در خود زانده‌اش
 می‌کنی نفس حسین اینجا شهید
 می‌فرستی خویش را در نثار تو
 چشم مظهر خوان ببايد دوختن
 بر تو خواهند کرد لعنت بی‌کران
 می‌دهد ای سگ تو را آخر جزا
 گرگ مردم‌خوار اینجا خایدت
 جسمگی تاراج گردد مال تو
 لعنتی کن بر روان و گور او
 لعنتی بر کفر آن نادان رسان
 تو سزایابی به محشر ای لعین
 تا ابد ماند به دنیا این سخن

و در این کتاب در اظهار تشیع خود به صراحت و بدون تقیه گوید: **شیعه پاک است عطار ای پسر** / **پس از منورین شما بُنبریده‌ایم** / **بگو خنیفه راز دست بگذار تو** / **خود بسرو اندر پنی کزار تو** / و در اواخر عمر خصوصاً پس از این واقعه از غوغای مردم و از ترس آزار و اذای اهل ظاهر به کلی از مردم کناره گرفته و در گوشه عزلت آرامیده است. و در اشارت بدین معنی و تأسی به حکیم ناصر خسرو علوی می‌فرماید: **ناصر خسرو چو در یمگان نشست** / **کرد کنج عزلت این جناگه قبول** / **بود فرزند رسول آن مرد دین** / **چون نبود او مرد میدان سگان** / **گوشه یمگان گرفت و کنج کوه** / **من چو آن سلطان گرفتم گوشه‌ای**

لسان الغیب / **و در جای دیگر گوید:** **مرا گویند کو عزلت گرفته است** / **سپر کس می‌ندارم چون کنم من** / **در این عزلت خدا را یاد دارم** / **مگتر من طبع بی‌تیمار دارم**

دیوان / **و به سبب کثرت تألیف رسایل و نظم اشعار عطا زاز در عصر خودش به پرگویی منسوب می‌کرده‌اند چنانکه خود گوید:**

کسی کو چون منی را عیب جزوی است / **و لیکن چون بستی دارم معانی** / **همین گوید که او بنسیارگویی است** / **بستی گویم تو مشنو می تو دانسی**

خسرونامه

و در جایی دیگر بعد از ذکر سیزده کتاب از تألیف خودش می‌گوید عدد ادبیات این کتابها با کتابهای دیگرش که به چهل کتاب می‌رسد ۲۰۲۰۶۰ بیت است، آیا این مرد چه قدر شعر به

۱. جوهر اللغات: مظهر المحابیب، و صلواتنامه، امرارنامه، الهی‌نامه، مصیبتنامه، بطل‌نامه، اشرارنامه، تذکره الاولیاء، مراجع‌نامه، مختارنامه، جواهرنامه، شرح القلبیه و تذکره الاولیاء هم که نثر است لابد نباید آن را محسوب داشته باشد.

نظم آورده و بجه قدر عمر صرف سرودن آنها کرده؟ گویند: ...
بدان خنود را که سنّی و ده کتب را ... نهادم بر طریق علم اسما
شمار بیست بیست اینها بگویم ... من از کشت مغانی تخم رویم
دویست و دو هزار و شصت بیت است ... زیاده تا یکی میدان که قید است (کذا)
اما تاریخ وفات شیخ عطار باید دانست که ارباب تذکره و غیره هم چنان اختلافی در آن
نموده‌اند که به سبب بُعد تفاوت بین الاقدم و الاحداث اعتماد از همه آنها برداشته می‌شود، به
این تفصیل:

سنه ۵۸۹هـ (دولت‌شاه و قاضی نورالله).

سنه ۵۹۷هـ (فهرست عربی و لاتینی قدیم، بریتش میوزیوم، ص ۴۸).

سنه ۶۱۹هـ (دولت‌شاه و حاجی خلیفه و تقی کاشی و امین احمد رازی).

سنه ۶۲۷هـ (جامی در نفعات و دولت‌شاه و حاجی خلیفه و امین احمد رازی و قاضی نورالله

و محمد داراشکوه در سفینه الاولیاء و تقی کاشی و رضا قلی خان).^۲

سنه ۶۳۲هـ (حاجی خلیفه)

و تفاوت بین اقدم و احداث این تواریخ یعنی بین ۵۸۹ و ۶۳۲ چهل و سه سال است که
خود یک جیلی^۳ است و ارباب تذکره غالباً در این گونه اختلافات آنکه از همه مؤخرتر است
را صحیح گرفته و به صاحب آن زندگی طولانی می‌دهند چنانکه به عطار صد و چهارده سال^۴
عمر داده‌اند^۴ و آنچه یقین است آن است که عمر عطار به هفتاد و اندک سال رسیده چنانکه خود
در دیوان گویند:

مرگ در آورده پیش وادی صد ساله را ... عمر تو افکنده شب بر سر هفتاد و اندک

۱. در اصل نسخه این طرز است: «بدان خود را سیوده کتب را» و مؤید این امر که مقصودش «سی و ده» است یعنی
چهل آن است که در هفت اقلیم گویند: «آورده‌اند که وی را چهل رساله نظم است از مثنوی و غیره».

۲. کثرت عدد آنهاست که در ۶۲۷ ذکر کرده‌اند نباید سبب ترجیح آن قرار داد چه تماماً از نفعات نقل کرده‌اند و این جای
شک نیست اما چون جامی در نقل تاریخ و هفت ضابط و نفع است می‌توان اعتماد به این قول نمود اما یقین نمی‌توان
کرد.
۳. یعنی «Generation».

۴. عجب آن است که عرفا و مرناضین غالباً عمرهای بسیار طولانی داشته‌اند به قسمی که گاه خارج از عادت می‌شده
است. مثلاً ابو محمد جریری بیشتر از صد سال عمر داشته، و ابوالحسین قزافی صد و ده سال، ابوالحسین علی زریں
مروی و ابوبکر دقّی هر کدام صد و بیست سال، ابو عبدالله مغربی صد و بیست و دو سال، ابوالحسین سیروانی صد و
بیست و چهار سال، قطب الدین حیدر و ناصر خسرو هر کدام صد و چهل سال، و ابوالرضا رتن هندی هزار و
چهار صد سال! (رجوع کنید به تذکره‌های اولیاء).

و زیاده بر این معلوم نیست چه قدر در حیات بوده، و فوت عطار را به واسطه شهادت در فتنه مغول می نویسند و این هم به هیچ وجه معلوم نشد و در تاریخ گزیده در ترجمه عطار هیچ اشاره به این امر نمی کند و ولادت او را از دولتشاه به بعد در سنه ۵۱۳ نوشته اند و این را هم باید تحت الشک محفوظ داشت.

اما آنچه از خود کلمات عطار در تعیین عصر وی به قراین معلوم می شود این است: آخرترین حادثه ای که عطار در مثنویاتش اشاره بدان می کند فتنه اتراک غز است (Add. 16787, f. 216b) که در سنه ۵۴۸ بوده است. دیگر آنکه در یک نسخه منطلق الطیر (بریتیش میوزیوم or. 1227 ورق آخر و کتابخانه دیوان هند 559 f. 145a) این دو بیت موجود است:

روز سه شنبه به وقت استوا بیستم روزی بُد از ماه خدا
پانصد و هفتاد و سه بگذشته سال هم ز تاریخ رسول ذوالجلال^۱

دیگر آنکه عطار با شیخ مجدالدین بغدادی که او را شیخ مجدالدین خوارزمی نیز گویند معاصر بوده و به قول جامی در نفعات از مُریدان او بوده و در مقدمه تذكرة الاولياء، ص ۶، می گوید: من یک روز پیش امام مجدالدین خوارزمی در آمدم، الخ و وفات شیخ مجدالدین در سنه ۶۰۶ یا ۶۱۶ بوده پس تقریباً عصر عطار معلوم می شود که کی بوده، و یکی دیگر که از همه قراین بهتر و مفیدتر است آن است که در اول کتاب مظهر العجايب اسم شیخ نجم الدین کُبْزری را می برد به طریقی که معلوم می شود در وقت نظم آن کتاب متوفی بوده است:

۱. در مفتاح الفتح که منسوب است به عطار و مندرج است در کتبات عطار (نمره ۵۵۹ در کتابخانه دیوان هند) این تاریخ را دارد:

به سال ششصد و هشتاد و دو چار شهر سال را بُد آخر کار
ز ذوالحججه گذشته بُد ده و پنج که مدفون کردم اندر دفتر این گنج
و همچنین در آخر کتبات منسوب به عطار که در همین مجموعه است این بیت مسطور است:
رساند نفع را بر خاص و عام این که در ششصد نود و نه شد تمام این

اما این دو کتاب از عطار نیست. مفتاح الفتح از شخصی است «زنجانلی» چنانکه از مطالعه آن واضح می گردد؛ و کتبات منسوب به عطار که در دیباچه غالب آثارش کتابهای سابقش را اسم می برد در این دو کتاب هیچ جا اسمی از سایر کتابهایش نبرده است و به علاوه در مفتاح الفتح گویند: «من در عمرم تألیفی جز این کتاب نکرده ام»؛ و در هیچ یک از کتب تذکره و در حاجی خلیفه، اسمی از این دو کتاب در ضمن تألیف عطار نیست، و در تاریخ مذکور در آخر آن دو کتاب اقوی دلیل است بر نبود آنها از عطار؛ و آئینه (Ethe) در فهرست کتابهای فارسی دیوان هند ملتفت آن دو بیت مفتاح الفتح نشده و بیت کتبات را حمل بر غلط بودن نسخه کرده است و این سهر است.

این چنین گفته است نجم‌الدین ما
آن ولی عصر و سلطان جهان
آنکه بوده در جهان از اولیا
منیع احسان و نور عارفان
وز جهان جان و دل پیغام او
شیخ نجم‌الدین کبری نام او

و بدیهی است که اگر شیخ نجم‌الدین در حیات بود به لفظ «بوده» تعبیر نمی‌کرد و چون وفات شیخ نجم‌الدین کبری به اتفاق مورخین در سنه ۶۱۸ در فتنه مغول و فتح خوارزم بوده است پس به طور قطع و یقین استفاده می‌شود که عطار بعد از سنه ۶۱۸ زنده بوده است و نیز فی الجمله می‌توان استنباط کرد که تألیف تذکرة الاولیاء پیش از ۶۱۸ بوده، چه در مقدمه این کتاب یعنی مظهر المعایب اسم تذکرة الاولیاء را در ضمن کتابهای مؤلفه خود را ذکر می‌کند.

اما اهمیت و قدر این کتاب یعنی تذکرة الاولیاء از چند راه است، یکی از حیث قدم متن با ملاحظه قلت وجود نثر در زبان فارسی عموماً و در آن اعصار خصوصاً، و اگر بخواهیم کتبی که در زبان فارسی در حدود قرن پنجم و ششم هجری نوشته شده است بشماریم شاید برای رسانیدن عدد آنها به عقد عشرات باید مقداری فکر کنیم و شاید هم بعد از فکر بسیار محتاج شویم و تفحص در فهراس، پس در این صورت کتابی که از آن عصر به دست بیاید و به این درجه شیرین و ساده نوشته شده باشد خیلی قدر خواهد داشت، و قبل از تذکرة الاولیاء به زبان عربی کتابهای بسیار در تراجم اولیاء و مناقب صوفیه و مشایخ طریقت تألیف کرده‌اند مانند کتاب طبقات الصوفیه لابی عبدالرحمن محمد بن الحسین السلمی النیسابوری المتوفی سنة ۴۱۲ و حلیة الاولیاء لابی نعیم احمد بن عبدالله الاصفهانی المتوفی سنة ۴۳۰ که در مقدمه صفوة الصفوة نام آن برده شده است و مناقب الابرار و محاسن الاخیار لمجدالدین ابی عبدالله الحسین بن نصر المعروف به ابن خمیس الکعبی الجهنی الموصلی الشافعی المتوفی سنة ۵۵۲ و صفوة الصفوة لجمال الدین ابی الفرج عبدالرحمن بن علی بن الجوزی البغدادی الحنبلی المتوفی سنة ۵۹۷^۲ و غیرها و غیرها (رجوع کنید به فهرست عربی بریتیش میوزیوم در باب «تراجم صوفیه»)، اما در زبان فارسی آنچه در نظر است دو کتاب است که قبل از تذکرة الاولیاء تألیف شده. یکی کشف المحجوب لأرباب القلوب لأبی الحسن علی بن عثمان الجلابی

۱. رجوع کنید به تاریخ امام یاسمی (Add. 16645, f. 497b) نسخعات (Add. 16717, f. 201a) و مجالس المؤمنین (Add. 23541, f. 317a) و هفت السلام (or. 203, f. 403b) و سفینه الأولیاء (or. 224, f. 97b) و رسائل الصادقین

۲. Add. 18520 بریتیش میوزیوم.

(or. 3536, f. 54b)

۳. Add. 18521, 18522, or. 3018 ایضاً.

۴. Add. 23367 ایضاً.

الغزنوی المتوفی سنة ۱۴۶۵ و یکی ترجمه طبقات الصوفیه مذکور للسلیمی که آن را شیخ الاسلام ابواسماعیل عبدالله بن محمد الانصاری الاخرجی الهروی المتوفی سنة ۴۸۱ در مجالس و عظم و تذکیر املا نموده و بعضی تراجم مشایخ دیگر که در آن کتاب مذکور نشده‌اند و بعضی از ادواق و مواجید خود بر آن افزوده و چون آن کتاب به زبان هروی قدیم بوده است مولانا عبدالرحمن جامی آن را تلخیص و تهذیب نموده و به زبان معمول عصر خود در آورده و تفحات الانس معروف را ساخته است (و غیر از این کتب مذکوره نیز شاید بوده است اما معروف نیست یا بنده نمی‌دانم).

و دیگر از حیث بیان مقامات عارفین و مناقب صوفیه و مکارم اخلاق مشایخ طریقت و سیره اولیاء و صالحین و شرح مجاری حالات و چگونگی اوضاع ایشان در زهد و ورع و ریاضات شاقه و مجاهدات بسیار سخت و سخنان حکمت‌آمیز و نصایح و مواعظ بسیار سودمند به حال هیئت اجتماعی و عامه ناس که از ایشان منقول است، و از این حیثیات این کتاب اهمیتی بسیار عظیم و تأثیری بسیار قوی دارد بلکه می‌توان گفت در این باب عدیم النظیر است، و یکی از صوفیه کلمات مشایخ این کتاب را علی حده جمع کرده است (حاجی خلیفه، نمره ۲۷۹۷).

و دیگر از حیث انشاء و اسلوب عبارت آن، در انشاء این کتاب دو صفت نیک ظاهر است یکی سادگی و یکی شیرینی و در این دو صفت به کمال و بالاترین درجه است^۱ و در زبان فارسی کتابی جامع این دو صفت بدین درجه سراغ ندارم که این را بدان کتاب تشبیه کنم و البته کتابی که برای عبرت و پند عموم مردم ساخته شده است باید در کمال سادگی و خالی از هرگونه تصنع و تکلفی باشد و الا مقصود اصلی فوت می‌شود.

در عبارت این کتاب بعضی استعمالات غریب و مخصوص یافت می‌شود که نظیرش یا هیچ دیده نشده یا اقل در عبارات نثر به نظر نرسیده و مخصوص به شعر است و این استعمالات غریب از این سه قسم خارج نیست. بعضی خصایص نحوی است و بعضی

۱. or. 219. ایضاً.

۲. در اوایل تراجم ملترم شده است که چند سطر عبارت مسجع البته بی‌آورد و صاحب ترجمه را با صفتی از اوصاف او تسجع نماید و گاهگاه به سبب همین التزام بعضی سجعهای بسیار با تکلف و رکیک دیده می‌شود؛ مثلاً «آن از دو کون کرده اعراض، پیر وقت فضیل بن عیاض» و مثل «آن زمین کرده به تن مطهر، آن فلک کرده به جان سنور، الخ» ص ۲۳۸. و نیز در اوایل تراجم لفظ «بود» و «داشت» را بسیار مکرر می‌کند به حدی که در بعضی مواضع ده مرتبه تکرار لفظ «بود» دیده می‌شود.

صرفی و پاره لغوی.^۱

اما قسم اول مثل آنکه به جمع و اسم جمع ذوی العقول ضمیر مفرد راجع می نماید، مثال:
آدم و حوا بمرد و نوح و ابراهیم خلیل بمرد؛ یعنی بمردند.

بیشتر خلق از معانی آن بهره نمی توانست گرفت، یعنی نمی توانستند.
و دیگر آنکه لفظ «را» که در فارسی، علامت مفعول به و مفعول له بلا واسطه است، گاه در مفعول بواسطه درمی آورد؛ مثال:

دنیا را بگیر از برای تن را و آخرت را بگیر از برای دل را. خدای را از بهر چرا
پرستی، یعنی از بهر چه. او برای تو را که بنده بدم مرا دشمن می دارد، یعنی برای
تو و نحو ذلک.

اما قسم دوم یعنی خصایص صرفی یکی مثل آنکه برای شرطیه حال^۲ و مطیعی حال^۳
صیغه مخصوصی استعمال می کند که جای دیگر به نظر نرسیده جز بعض صیغ آن نادراً در
بعضی اشعار قدماء و آن این است: کُنْمی، کُنْثی، کُنْدی ...، ...^۴ کُنْدی مثال:

اگر توانمی خود را طلاق دهمی.

هرگز از کسی چیزی نگرفتی گفتی اگر دانمی که در نمی مانم بگیر می.^۵
کاشکی که بدانمی که مرا دشمن می دارد.

اگر همه عمر به شکر مشغول گردئی؛ الخ (مفرد مخاطب).

اگر بیم دوزخ نبودی یک تن به طاعت نباشدی.

کاشکی خلق بشناخت خود توانندی رسید.

و دیگر آنکه برای شرطیه ماضی^۵ و مطیعی ماضی^۶ (در خصوص مورد تفسیری) که در

فارسی دو شکل مشهور دارند به این طریق:

۱. بعضی خصایص رسم الخطی نیز یافت می شود اما آن تخصیص به این کتاب ندارد بلکه رسم الخط غالب کتبی است که پیش از قرن هفتم نوشته شده است. مثل می به جای که و آتک = آنکه، آتج = آنچه، هرج = هرچه، کجا = که با، هجیز = هیچ چیز، سخر = سخت تر، و دیگر نوشتن یاء مخاطب بعد از هاء، مخفیته مانند مانده ای و بوده ای و نهی و کئی یعنی مانده و بوده و نه (یعنی نیستی) و کة (یعنی کیستی)، و دیگر نوشتن جیم و باء فارسی مثل جیم و باء عربی با یک نقطه، و دیگر اظهار نقطه ذال در آن مواضع که به قاعده مشهور ذال و ذال (ماقبل وی ار ساکن جز وی بود، دال است و گرنه ذال معجم خوانند) باید ذال معجمه باشد و امثال ذلک.

2. Conditional present.

3. Present Optative.

۴. دو صیغه متکلم مع الغیر و جمع مخاطب را پیدا نکردم چون بنده فقط جلد اول را تصفح کردم و احتمال می دهم در جلد دوم پیدا شود.

5. Conditional past.

6. Past optative.

جمع	مفرد	متکلم
کردیمی یا می کردیم	کردمی یا می کردم	مخاطب
... می کردید	... می کردی	غایب
کردندی یا می کردند	کردی یا می کرد	

در این کتاب برای مفرد مخاطب غالباً کردتی استعمال می‌کند و گاه برای جمع مخاطب نیز کردتی استعمال می‌نماید،^۱ و به جای متکلم مع الغیر کردمانی استعمال می‌کند.

مثال اول:

تو اگر امروز حرب کردتی اسیر شدی ... و چون گوشت خوک بخوردتی کافرت کردندی.

اگر دیوانه بودی طهارت نکردتی.

اگر تو چنان بوذتی که بایستی او تو را آن نتوانستی گفت.

کاشکی تو از مسلمانان بوذتی.

مثال دوم:

اگر شما در آنجا ننگه نمی کردتی ایشان چندین اسراف نکردندی پس چون شما نظر می‌کنید شریک باشید در مظلمت این اسراف.

مثال سوم:

اگر دست دیگر بیرون بودی نصیب وی بدادمانی.

و در جای دیگر می‌گوید:

این حال که تو را پیش آمده است اگر به مال و جمال راست آمدی مالهای عظیم بدادیمی.

کاشکی بیامدی و هر دینی که بخواستی ما موافقت او کردمانی.

کاشکی گوسفندی بودی تا بریان کردمانی.

و این به عینه نظیر این عبارت است در جای دیگر:

کاشکی گوشت حلال بودی تا بر این آتش بریان کردیمی.

۱. جناب پروفیسور ادوارد برون دام ظلّه العالی در تعلقه‌ای که چند وقت قبل به بنده مرقوم داشته بودند، نوشته بودند که به جای کردیمی و کردیدی و کردندی کردمانی و کردتانی و کردشانی استعمال می‌کند بنده کردتانی و کردشانی را پیدا نکردم و احتمال می‌دهم در جلد دوم پیدا شود.

و دیگر آنکه از این کتاب معلوم می‌شود که برای مطبوعی ماضی^۱ (در غیر مورد تمنی) صیغه مخصوصی داشته‌اند و اکنون در ایران مطبوعی ماضی و حال را به یک صیغه استعمال می‌کنند؛ مثال:

بار دیگر بساخت و بنزدیک او آورد هم فراغت نیافت که بخوردی، (یعنی بخورد چنانکه اکنون گویند)، می‌بایست که تو را دیدم (یعنی بینم).
مرید را زهره نبودی که پیش او بنشستی (یعنی بنشیند)، آنرا برداشت و جایی نیافت که آنرا بنهادی (یعنی بنهد).

و دیگر آنکه ماضی بعید^۲ از فعل بودن را که اکنون همان به لفظ ماضی معین^۳ یعنی «بود» استعمال می‌کنند در این کتاب به لفظ حقیقی آن یعنی «بوده بود» استعمال کرده؛ مثال:
آنجا که آن چهار دانگ در جیب می‌نهادی خدای تعالی حاضر نبود و آن ساعت اعتماد بر خدای نبوده بود.

و دیگر آنکه در جمع مخاطب خواه ماضی خواه مضارع که مستعمل آن در فارسی «کردید» و «کنید» است، در این کتاب آن را هم «کردید» و «کنید» استعمال می‌کند مانند معمول و هم «کردیت» و «کنیت» به قلب دال به تاء و هر دو را علی السوا استعمال می‌نماید بدون اکثریت یا ترجیح احدهما بر دیگری و مثالش بسیار است.

و دیگر ادخال بانی است که در اول افعال ملحق می‌شود بر حرف نفی (نه) مانند «بینه خواستمی»، «بینه سوزی»، «بینه خواهم» و استعمال مشهور آن است که در این مورد اصلاً بآء بر فعل داخل نکنند.

اما قسم سوم یعنی خصایص لغوی در این کتاب بسیار است و در ضمن مطالعه بسیار دیده می‌شود و ما به چند مثال از آن اقتصار می‌نماییم:

یکی قلب کردن بآء است به او مانند کاوین = کابین، اشتروانی = اشتربانی، اشتروار = اشتربار و غیرها.

و دیگر عکس آن مانند کجابه = کجاوه،

و دیگر قلب بآء به فاء مانند زفان = زبان،

و دیگر قلب بآء فارسی به واو مانند وادید = پدید،

1. Subjunctive past.

2. Pluperfect.

3. "Passe défini", or Simple Past.

و قلب شین به جیم مانند کاجکی = کاشکی،
 و استعمال «اینج در مقابل آنج مانند اینک و آنک مثل: «هرچه در بغداد کردی برای من
 کردی و من اینج کردم برای خدا کردم».
 و دیگر این کلمات:

پانجده = پانزده

هژده، هشده = هجده

دینه = دیروز

نباید = مبادا

بخفت = بخواب (امر حاضر)

بوک = بوَد که، یعنی شاید

سدیگر = سوم و نحو ذلک که در این کتاب صفحه‌ای خالی از آن نیست.

و آخر الامر باید به خاطر آورد که این کتاب اگر از حیث نظر تاریخی ملاحظه شود معلوم
 خواهد شد که در ضبط وقایع و صحت مطالب خالی از مسامحه نیست و اعتماد بدان
 نمی‌توان کرد و مطالب ضعیف و مشکوک بلکه مکذوب و غیر مطابق واقع و احادیث موضوع
 و امور بسیار غریب (با قطع نظر از خوارق عادات و کرامات) و اغلاط تاریخی در آن بسیار
 یافت می‌شود. و لیکن پُر واضح است که غرض اصلی از وضع همچو کتابی غیر این امور

۱. امور مکذوبه مانند مسلمان شدن چهل و دوهزار گیر و ترسا و جهود به واسطه ظهور کرامات از جنازه احمد بن
 حنبل (ما ظهور کرامات را انکار نمی‌کنیم بلکه اسلام فنجانی ۴۲ هزار نفر را تکذیب می‌نماییم، چه اگر صحت داشت
 باید اقلاً یک نفر از مورخین آن را نقل کرده باشد) و اسلام آوردن چهارصد نفر از علمای نصاری مرسلین از جانب
 فیصر به واسطه کرامت شافعی و گوهر فروش بودن حسن بصری و به روم رفتن او برای تجارت و امثال ذلک، و
 اغلاط تاریخی مانند آنکه پیغمبر روزی به خانه آمد. حسن بصری را در کنار او گذاشتند و حال آنکه حسن در سنه
 ۲۱ دو سال از خلافت عمر باقی مانده متولد شد و مانند شاگردی کردن بایزید بسطامی جعفر صادق عم را و حال
 آنکه وفات جعفر صادق در سنه ۱۲۸ و وفات بایزید در سنه ۲۶۱ بود و مابین این دو تاریخ ۱۱۳ سال فاصله است
 مگر اینکه بگوییم بایزید بسطامی هم از آن عمرهای کذایی داشته است که اشاره به آن شد و امثال ذلک که بسیار
 فراوان است، و احادیث موضوعه مثل «قال رسول الله: سبکون فی امتی رجل یقال له نعمان بن ثابت و کنته ابو حنیفه
 هو سراج امتی» و نحو آن، که در صحاح معتبره اصلاً منقول نیست و امور غریبه (با قطع نظر از خوارق عادات) مانند
 چهل روز گِل خوردن کسی و پانزده روز ریگ خوردن دیگری و نمردن و مانند آنکه سهل بن عبدالله نستری روزه
 می‌گرفت و هر هفتاد روز یک مرتبه افطار می‌کرد و مانند آنکه یکی بر بامی در سجده می‌گریست اشکش از ناودان
 جاری شده بر جامه یکی از عابران چکید و آن شخص در خانه را کوفت و پرسید که این آب ناودان پاک بود یا نجس
 و مانند آنکه کسی از یکی از بزرگان مسأله‌ای از حیا پرسید وی جواب داده آن شخص از شرم آب شد و به روی زمین
 ریخت و زمین تر شد. کسی دیگر آمد پرسید که این آب چیست؟ گفت: فلائی است که از شرم آب شد و امثال ذلک.

مقدمه انتقادی در شرح احوال شیخ عطار □ بیست و پنج

است و اصلاً نظر مصنف آن به مسائل تاریخی و دقت در نقل و ضبط وقایع به طور صحت نبوده مقصود عمده نصیحت و موعظه و تمثیل و تهذیب اخلاق و نحو آن بوده است و این امور توقّف به صحت تاریخ ندارد و با مغلوط و مخلوط بودن آن هم غرض به انجام می‌رسد.

محمد بن عبدالوهاب القزوی

لندن، ۲۴ شوال سنه ۱۳۲۲